



و



اظهار نظر ها

حاج سیاح خراسانی

در باب اسماعیل عینی چاپ شده در شماره ۲۴ مجله نفیس خاطرات، خاطره‌ای نظیر همان مرقومه ایشان بخاطر من آورد از مردی به نام حاج سیاح خراسانی (رحمة الله علیه) که اینک آن را در تأیید نوشته استاد محبوب و ذیلی بر مقاله آن جناب می‌آورم و اضافه می‌کنم که در کتب ادب و آداب (که این‌تر کیب نیز از معظم له است) عرب در باب طلسمات و نیر نجات و مشاهدات مردم از صاحبان آن علم (که بقول قدهاء یکی از خمسه محتجبه بشمار می‌آید) داستان‌های بسیاری مذکور است که اغلب آنها دوران جعل و

ذیلی بر نوشته استاد اجل نوبخت

مطالعه مقاله استاد اجل عزیز ما (حبیب الله نوبخت) که حقیقه وجود پر نمرش باچنان شکستگی و افتادگی و چنین حضور ذهن و آمادگی یکی از مصادیق عینی دوگانگی جسم و روح و ذات نیکو صفاتش با جهانی از رنج و ابتلا و عالمی از تنهایی و انزوامثل اعلاى این بیت معروف مرحوم ادیب پیشاوری است که فرمود :

« هر آنکوز دانش برد توشه‌ای

جهانی است بنشسته در گوشه‌ای»

(ساختگی) و مشهور بدرستی است ، و چنان که نوشته اند در عصر خلفای عباسی اکثر محلات بغداد نمایشگاه اعمال حیرت انگیز صاحبان این نیر نجات (شعوذه = شعبده) معر که گیری آنان (نظیر معر که گیری لوطی غلامحسین و همکاران آن مرحوم در مسجد شاه بعصر خود ما) بود و مردمانی از مغرب آن روز چین و ماچین در آنها معر که می گرفته و کارهایی می کرده اند که هنوز هم غرابت و تازگی خود را از دست نداده است .

قبل از شروع به مطلب با اجازه حضرت استاد ، در باب فرانسیس بیکن فیلسوف و ریاضی دان معروف انگلیسی (که بوزارت دارایی انگلستان رسید و در این شغل مثل یکی از حکمای طراز اول خودمان متهم به دزدی شد و کارش بافتتاح و محاکمه کشید و نیز بنا بدعوی مخالفتش فرزند نامشروع یکی از مقامات انگلستان بود) و دعوی او را در ابطال منطق ارسطو ، باید بعرض برسانم که عصیان بارسطو و آثار او که به تبع عصیان به کلیسا از قرن هفدهم در سراسر اروپا شروع و در قرن نوزدهم بحد کمال رسید و کار از منطق و استدلال به لجاج و عناد کشید و حضرات همچنانکه در قبول و تسلیم مقام او را بر تراز مقام انسان شمرده اند همچنان در مقام رد و انکار وی را بسیار کوچک و خوار گرفتند و در هر دو طرف از رعایت جنبه اعتدال و دوری از افراط و تفریط بازماندند ، همان طور که همه مردمان بزرگ چنین بودند و دوست و دشمن در مقام حب و بغض ایشان .

و حال آنکه منطق ارسطو حقایقی است عقلی . بل که اکثر بدیهی و اولی و چیزی نیست که بتوان آنرا وضعی و جعلی از پیش خود دانست و آنرا مخدوش و مردود شمرد ، زیرا مسلم است که ارسطو منطق را

از پیش خود وضع نکرده و موازین فکری و طبیعی را که تا آنوقت پراکنده و مشتت بوده است یکجا گرد آورده و منضبط کرده است و بعد نیز کسانی بر آن چیزی مزید کرده و آن را بکمال خود رسانیده اند ، و اینکه در بسیاری از کتب ارسطو را واضح علم منطق شمرده اند از باب نسبت به فردا کامل است . مثل نسبت اختراع چهار عمل اصلی به فیثاغورث که مسلم است این فیلسوف آنرا اختراع نکرده ، بل که این حقیقت مسلم در خارج و موجود در ذهن بشری را در یافته و به تدوین و تنظیم آن همت گماشته است و قبل از او نیز (دودوتا همان چهارتا بوده است) همچنین است نسبت وضع علم نحویه ابوالاسود دولی بر حسب امر و ارشاد امیر المؤمنین صلوات الله علیه ، و یا نسبت اختراع علم عروض به خلیل بن احمد فراهیدی که قبل از تولد این دو مرد بزرگ نیز اعراب کلمات را صحیح تلفظ می کرده و شعراء هم شعر را به اعراب موزون و مقفی میسر - وده اند چنانکه آن شاعر عرب گفت :

«قد کان شعر الوری صحیحاً

من قبل آن سیخ الخلیل ،

بنا بر این همان طور که تا دنیا باقی است چهار عمل اصلی هیچگاه کم و زیاد و یا اعراب زبان عرب هیچوقت پس و پیش نخواهد شد ، منطق ارسطو نیز همچنان تسا فکر صحیح بشری باقی است باقی و برقرار خواهد ماند و حقائق مسلم آن هرگز منقلب و دگرگون نخواهد شد .

و اما بعضی ایرادات وارد بر او از قبیل انطوای ، طلب از نتیجه در صریح و حصول دور در آن و یا عدم انتاج از اشکال مفصل چنین است که اولاً ، امکان دور در شکل اول ایرادی است که با همه نا تمامی آن تازگی

ندارد و این شبهه را علمای اسلام مانند غزالی و قبل از همه شیخ ابوسعید ابوالخیر و علمای دیگر کرده بودند و ثانیاً، اشکال در اشکال و ضروب آنها مسأله‌ای است که نفس آن اشکال خود بخود دارای چنان کیفیت است و شخص ارسطو هیچوقت مدعی صحت انتاج در آنها نبوده است. و همینطور است انتظاری که از استقرا دارند که خود آن توقع و انتظار درست نیست.

هر گاه بجای ایراد بمنطق منسوب به ارسطو، به فلسفه او ایراد می‌گردند (چنانکه حکمای اسلام بسیار کرده و نوشته و همچنان بسیار خواهند کرد و نوشت) کاری بود معقول و متداول زیرا آرای فلسفی چه از ارسطو و افلاطون و چه از حکمای ایران و فرنگ مسأله‌ای است خلافی، که همیشه جای (ان قلت) در آن باقی است و جز در قلیلی از مباحث آن که مورد اتفاق فلاسفه است، همواره در اکثر مباحث آن، بر حسب اختلاف در فهم‌ها و ادراک‌ها و نقض‌ها و ابراهام‌ها اختلاف برقرار است، چنانکه تا بحال نیز معرکه آراء مورد اختلاف ذوق‌ها و اندیشه‌ها بوده است و همیشه نیز چنین خواهد بود و شاید هیچگاه بصورت علمی جازم و ثابت و مورد قبول عموم در نیاید....

بیاد آمد که یکی از ایرادات وارد بر منطق ارسطو که بسیار شنیدنی و (خوش مزه) است و هیچگاه تازگی خود را از دست نخواهد داد این است که: بقول مالاها (سمعت بهاتین) یعنی به هر دو گوش خود شنیدم که یکی از اساتید بسیار مشهور که خود و مجذوبانش او را جامع علوم اولین و آخرین

میدانند دوبار در یکی از برنامه‌های علمی رادیو (یک سخنرانی در دوبار) می‌گفت: «منطق دو بعدی»؛ ۱۴ ارسطو باطل شده و ارزش خود را بکلی از دست داده است؛ زیرا ارسطو می‌گفت، حسن یا بزرگتر از حسین است یا کوچکتر، و نمی‌دانسته است که ممکن است حد وسطی هم وجود داشته باشد و حسن و حسین هر دو متساوی بوده باشند!!» با این ایراد معلوم می‌شود که اصلاً ارسطوی بیچاره بای عقل و فهمش در بدیهیات و اولیات نیز می‌لنگیده و آنانکه او را معلم اول و پدر علوم اوائل لقب داده‌اند از او نادان‌تر بل که احق‌تر بوده‌اند که چنین مردی را که بیش از (دو بعد) نمی‌شناخته اینقدر کند فهم کرده‌اند!! لایبیین منطقی که جسمیت یافته و دو بعد هم پیدا کرده است با (۱) دو بعد حسن و حسین ملازمه‌ای است. حال باید گفت، یا آنچه را که ارسطو در باب (نسب اربع) و شرح مبسوطی که هم او و هم شارحان منطق در مبحث (تساوی) با ذکر مثال یاد کرده‌اند، مربوط به این ایراد (منطقی) نیست و یا این حکم شامل آن حسن و حسین که این استاد نقاد ایشان را یافته و می‌شناخته است نمی‌باشد.

سایر ایرادات و شبهات بر منطق ارسطو (یا منطق انسانی) نیز اگر باین شوری نباشد لامحاله چیزی است از همین قماش (کسی پاره‌ای از اعتراضات فضلی

۱- شاید چنین اصطلاحی در منطق ریاضی جدید وجود داشته باشد. اما اطلاق آن بر منطق صوری بکلی غلط و دور ارزش علمی است.

از اجزای متعدد، که در این صورت نیز شیئیت شیئی و صورت آن شناخته نمیشود.

زیرا فی المثل در مورد همین سبب هرگاه مواد حقیقی و اجزای ترکیبی آن مشارکت دارند و مادام که سبب بهمین صورت نوعی مشخص خود در نیاید سبب شایع معمول شناخته نخواهد شد. حال برویم بر سر موضوع سخن :

(ناتمام)

امیری فیروز کوهی

خاطرات لاله

در شماره ۲۵ مجله ضمن چاپ مقدمه ای از خاطرات آقای مهدی لاله بانگذار معروف و عده دادیم که در شماره های آتی به نشر خاطرات مفصل ایشان مبادرت ورزیم لیکن نامه ای از ایشان رسید و طی آن چنین متذکر شدند : دوست عزیزم من کتاب چند فصلی زندگانی خود را که گزارشی از آغاز تا حال عمر پر نشیب و فراز من است خدمتتان دادم تا از هر فصل آن که صلاح دانستید مطلبی درج کنید .

همانطور که در عالم نامه نگاری و مجله داری مرسوم است خبری در اجرای این قصه منتشر فرمودید و در فاصله بین این انتشار خبر و نشر متن کتاب فرصتی دادید عده کثیری از دوستان ارجمند در مقام آن بر آیند از کم و کیف کار آگاه شوند و بدانند از انتشار خاطرات فردی که زندگی پر تلاطم و پرتحرکی داشته چه دورنمایی کشیده شده و بدنبال چه مقصودی

عرب را که آنان نیز بتقلید از اروپائیان متصدی بعضی اعتراضات شده اند بر خ مانکشد که آنها از نوع همان مقوله اولی است) و همچنین مناظرات قلیلی از مشرعان قدیم امثال مناظره سیرافی با یحیای نحوی (منطقی) را که آنها هم از این مقوله نیست، دیگر این که در باب قول آن مفتی هندی و مباحثه با شاگردش درباره سبب، باید با شبهه مفتی اشاره کرد و گفت که تعبیر از هیولا به ماده، تعبیری مجازی و برسبیل تشبیه و تنظیر است و الا هیولا در نظر مثبتان آن که ارسطو و بسیاری از حکمای مشاء بر آن رفته و دلالی بر وجود آن اقامه کرده اند (بخلاف نافیان و غیر ممتقدان بآن بشرحی که در کتب حکمت مذکور است) چیزی جز قابلیت و استعداد و قوه استعدادی امکانی بر ای قبول صورت نیست و جوهری است (محل) توارد (صورت) که از آن دو یعنی هیولا و صورت تعبیر به (جوهر حال و محل) کرده و نیز گاهی آنرا (قوة الوجود) نامیده اند

و مسلم است که وقتی از چیزی سؤال میشود، هیولای آن چیز مورد نظر نیست زیرا هیولا قوه قابل صورت شئی است نه حقیقت آن فلذا حکماء گفته اند شیئیت شیئی به صورت آن است نه بماده ، خواه غرض از این ماده هیولا باشد و یا ماده ترکیبی آن، وقتی هیولا عبارت از قابلیت و (قوة الوجود) شد باقی میماند ماده ترکیبی آن که مرکب است

راه پیمائی را آغاز کرده است . ضمناً بعضی از سروران عزیز که با من عوالم دوستی دیگری دارند و بخصوصیات اخلاقی من آشنا هستند مرا از انتشار خاطرات و طبع زندگینامه خود بر حذر داشتند و استدلال کردند در زمانیکه کشور عزیز ما با سرعت و با مقنات در راه ترقی بجلو میرود حیف است عناوینی عنوان شود دستاویزی بدست کسانی بدهد که در کمین نشسته اند تا سنگی را رها کنند و سدی در راه این پیشروی بوجود بیاورند . وقت و فرصت برای افشا کردن معما زیاد است و اگر عمری باشد در لحظه و زمانی دیگر به تجزیه مسائل و تحلیل مطالب می نشینیم تا هم خدمتی وهم درک لذتی شده باشد بهر حال و با توجه به عوامل مختلف فعلاً نشر خاطرات خود را بعقب میاندازم و میگویم :

به دعوت گاه محشر بر سر منشور رسوائی میان ماو خاطی گفتگو بسیار خواهد شد
ارادتمند - مهدی لاله

بنابراین نشر خاطرات جناب لاله فعلاً بمهدی تمویق میافند تا به بینیم که از پرده چه آید بظهور (و)

مدیر محترم دانشمند مجله وحید

با تقدیم احترام ، همیشه افتخار خواندن آن مجله را داشته و برای خودم در سن پیری بزرگترین سعادت عمر می- دانم که می بینم از نیکو کاران و نیک مردان برای ارشاد مردم نام می برید . خواستم

مجله وحید (خاطرات)

یک نیک مردی را از منطقه بنادر جنوب حضور محترم معرفی کرده باشم آن شخص محترم موسوم بود به حاجی محمد باقر بهبهانی که متأسفانه از دو چشم نابینا و خوشبختانه در اثر سعی و جدیت یکی از تجار بسیار محترم و آبرومند بوشهر بود که اغلب مورد عنایت اعلیحضرت شاهنشاه فقید قرار میگرفت به طهران احضار می شد توضیحاً عرض میکنم بنده از درجه ستوان دومی عادت دارم که خاطرات خود را یادداشت کنم و اکنون شرحی را که راجع به مرحوم حاجی محمد باقر بهبهانی در دفتر خاطرات خود نوشته ام نقل می کنم :

در سال ۱۳۱۱ اینجناب با درجه سروانی به فرماندهی گردان مستقل بنادر جنوب در اردیبهشت ماه به بوشهر عزیمت و مشغول خدمت شده در ۱۲ مرداد همان سال پیشکار حاجی محمد باقر بهبهانی تقاضای ملاقات اینجناب را نمود چون پیر مرد بود برای رعایت نزاکت به منزل ایشان که در بهمنی بوشهر و نزدیک اداره بود رفتم پس از تمارفات فرمودند یک خواهشی از جناب عالی دارم که پیش خدا و رسول روسفیدی دارد دو نفر اهل دلوار را (دلوار یکی از بنادر نزدیک بوشهر است) که به جرم سرقت دستگیر کرده اند اگر ممکن است خود حضرت تعالی شخصاً با اتومبیل بنده به محل تشریف برده در پرونده امر تجدید نظر بنمائید . اگر فی الواقع دزد هستند

ثنبیه و مجازات شوند. پرسیدم باجنابعالی قوم و خویشی دارند؟ جواب دادخیر. چون خیلی مصر بود از همانجا با اتومبیل ایشان به اداره آمده رئیس شعبه تحقیق را با پرونده برداشته به دلوار عزیمت پس از رسیدگی معلوم شد که زارعین کدخدای دلوار برای تیرئه برادرزاده‌های خود این دو نفر را دزد معرفی کرده دستور جلب سارقین حقیقی را داده. این دو نفر را به منزل مرحوم حاجی فرستادم، پس از چند مرتبه ملاقات با اصرار توسط آن مرحوم را از آن دو نفر استفسار کرده از من قول گرفت تا زنده‌ام در این خصوص ابرازی نشود. اینک که ۴۱ سال از آن زمان می‌گذرد برای آسایش روح آن مرحوم این راز را فاش می‌کنم.

فرمودند چندین سال باران نیامد، می‌دانید که بنادر آب ندارد حتی آب خوردن ماها هم از بر که است دزدی خیلی زیاد شد من بوسیله ایادی خود از تعدادی دزدهای حرفه‌یی را که کار آنها دزدی بود به بوشهر آورده بادست مجتهد به آنها توبه داده و با آنها قرار گذاشتم حقوقی ماه به ماه به آنها بدهیم و به بعضی‌ها سرمایه دادم که کاسبی بکنند به این شرط که پیرامون دزدی نگردند. این دو نفر هم از همان حقوق بگیرها هستند و ایسن عمل را من بعد از مشروطیت که دولت در ایسن حدود نفوذی نداشت یا اصلا دولتی نداشتم و بیشتر

سروکار ما با مأمورین انگلیسی بود انجام می‌دادم که بعضی ازین عده بحمدالله در اثر سرمایه من متمول شدند و خودشان از گرفتن حقوق ابا دارند.

باتقدیم احترام- سرهنگک بازنشسته

حسین یمینی ۱۲۵۲۰۹۰۲

يك سوال بجا با يك جواب بجا
حل شد؟

ضمن اظهار تشکر از زحمات آقای ابراهیم فخرائی به عرض خوانندگان می‌رساند:

وقتی در شماره ۱۹ خاطرات پرسش مربوط به شعرهای سؤال و جوابی «کیان ابرو و جبین پرچین» را مطرح نموده و از حافظه و اطلاعات آقای برهان استعانت کردم. بیشتری از آن اشعار را می‌دانستم ولی از گویندگان واقعی‌شان خبر قطعی نداشتم.

مطلبی را که آقای بابوردی نوشت، در حدود اطلاعاتی بود که من داشتم و اشعار را درستتر می‌دانستم نهایت آقای دکتر نجفی اغلاط آن را رفع کردند، اگرچه آقای صفاری در موقع اشعار اطلاعات خود به صحیح نوشتن پاره لغات اشعار توجه نکرده بودند. معلوم شد از وقتی که داستان منظوم بالا بوجود آمده بعدها هر وقت حاکمی محکومی را به زندان برده، محکوم از زندان بدان شعر عرض حاجت کرده و حاکم

نیز جواب آن را با همان شعر داده است بدلیل آنکه در آذربایجان طووردیگر گفته اند و در فارس طووردیگر. حال که آقای فخرائی مورخ محترم ریشه، قضیه را بدست آورده و علاقه مندان را سیراب کرده اند باید از ایشان تشکر نمود که گفته اند هر کس حرفی را بمن یاد داد مرا عبد خود کرد. همچنین صبر و شکیبائی جناب آقای دکتر وحیدنیا نیز قابل تحسین است که با صرف وقت و تحمل هزینه چاپ و کاغذ موجب گردیدند تا قضیه روشن شود.

نصرت الله فتحی

حضور محترم جناب آقای وحیدنیا

مدیر محترم مجله خاطرات محترماً معروض میدارم که مجله خاطرات را که آشنائی با آن توسط سرکار خانم صفی نیا دوست دانشمند بنده پیش آمده اغلب مطالعه نموده و از مقالات و خاطرات رجال و اساتید محفوظ میگردد. در شماره ۲۶ مجله گوشه از خاطره ای از شهریور ۲۰ بقلم جناب آقای خلیل صبری و کیل بسایه یک دادگستری ملاحظه شد. از جهتی باعث خشنودی اینجانب گردید که بالاخره پایمردی و خدمت بمملکت و شاهنشاهی ایران روزی بنحوی از انحاء بحساب میآید. ایشان راجع بفرار رؤسای ادارات نوشته و اشاره فرموده بودند که رئیس شهربانی و رئیس فرهنگ وقت رشت در سر خدمت مانده بودند لذا من با سپاسگذاری مجدد از ایشان وظیفه خود میدانم نام رئیس شهربانی آفرود رامتذکر شرم. آن موقع شاید دو نفر از رؤسای شهربانی مناطق شمالی ایران در محل ما موریت خود باقی ماندند که یکی سرهنگ شاهپورلوای مختاری ریاست شهربانی گیلان بوده و

بخاطر دارم که اولین هواپیمای دشمن بر فراز خانه ما که بیرون از شهر رشت واقع شده بود حرکت در آمد که بنده اثنائیه منزل را جمع آوری میکردم و ایشان از شهربانی با تلفون تا کیده میکرد که با آرامش و ممانعت کار هایت را انجام بدهو من باید در اداره باشم. منم شبانه بایک کامیون بطرف تهران حرکت کردم و همسر ۴۵ روز پس از آن که وضع رشت را مرتب نموده و امنیت برقرار شود در خدمت بود و سپس با اجازه مرکز و منصوب شدن بریاست شهربانی اصفهان به تهران بازگشت که تمام نکات آن روزهای گیلان خوانندی و شنیدنی است و انشاء الله در مجال دیگر بقلم خود آن مرحوم منتشر خواهم نمود و اما آن شب حرکت اثنائیه از رشت به تهران بنده هم شنیدنی است. بعد از نیمه شب که از رشت حرکت نمودم ظهر روز دیگر را بقزوین رسیدیم و به گراند هتل قزوین آن زمان وارد شدیم روز ۴ شهریور ظهر تماشائی بود تمام سران ادارات و افسران ارشد از منطقه شمال گیلان و آذربایجان در آنجا نهار صرف مینمودند هنوز هم قیافه آنها در نظرم هست از قزوین تا تهران را دو ساعته آمدیم زیرا هر چند فرسخی یکی جلو کامیون را میگرفت که ائانه را پائین بریزند و کامیون را برای حمل مهمات ببرند که با التماس میگذشتیم. از رشت تا شمیران (پل رومی) را بایک کامیون ائانه در زیر بمباران ۲۲ ساعته صحیح و سالم رسیدیم و صبح روز بعد بمناسبت همجواری با سفارت آلمان دور منزل به توسط خود آلمانها محاصره شد. از چاه در نیامده به چاله افتادیم.

عالم مختاری